



پیامدهای اخلاق سکولار

بانگاهی به تلاش برخی در داخل نظام برای تن دادن به مطالبات نظام سلطه

الهام عباسی

«ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت! این‌ها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند...»^۲

این که امروز پس از گذشت نزدیک به چهل سال از انقلاب، جریانی در ایران هست که به صراحت خود را لیبرال می‌داند؛ این که سند ۲۰۳۰ آشکارا حمایت و امضا می‌شود و آقایان در خیال خام تحفظ هستند؛ این که مذاکرات هسته‌ای را به خودی خود دارای افتخار و ارزش می‌دانند؛ و این که فارغ از هر فرجامی (تلخ یا شیرین) برجام را یک دستاورد می‌دانند؛ این که کام‌حضران با شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» تلخ می‌شود؛ این که در جمهوری اسلامی ایران شعار «آزادی» مصادره به غرض و مرض عده‌ای غرب‌زده می‌شود؛ این که طیفی از روشنفکران دینی می‌کوشند قرائتی از دین به دست دهند که مانعی بر سر راه گسترش مدرنیته نباشد؛ این که کربلانه درس قیام و مقاومت که درس مذاکره و سازش می‌دهد و سقیفه هنوز هم تحریف می‌شود! این که جای شهید و جلد را عوض می‌کنند و این که... هیهات که این لیست سیاه تمام شود!

این یعنی همان تربیت‌یافتگان برپادارنده سلطه ابرقدرت‌ها، یعنی ادامه عقبه‌ای به نام حلقه کیان، تا روشنفکری دینی، تا اصلاح‌گرایی، تا نهضت ملی، تا بازرگان، تا مدرنیته، تا سکولاریسم!

یعنی ریشه اسلام مارکسیستی را اگر خشکاندیم حالا نوبت اسلام لیبرالی است. یعنی افسوس که در زمانه موشک‌ها، در زمانه وقاحت دشمن‌ها، و در زمانه صراحت نیرنگ‌ها، هنوز برای شناخت جریانی در حریم انقلاب و زیر سایه اسلام باید از مدرنیته و غرب آغاز کنیم، از منشأ و ریشه «دوستانی که گاهی دل‌شان می‌لرزدا»^۳ روبه‌روشدن با رفتار و گفتار کارگزارانی که ریشه در مبانی سکولاریزم دارد، ریشه در غرب‌گرایی دارد که امام راحل از روی کردن به آن به روی کردگان به طاغوت نام بردند، روبه‌رو شدن با خصلت مدیرانی که نمایانند سیرت آنان سهل و ممتنع





و اجتماعی و در همه چیز تأثیر می‌گذارد. غرب مدرن در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی در مسیری می‌تاخت که در نهایت چیزی از دین و حاکمیت دین باقی نماند. حاکمیت دین جای خود را به حاکمیت انسان و قانون خدا جای خود را به قانون عقل محض انسان داد. و آن چه از دین باقی ماند تحت تأثیر تفسیرهای مادی‌گرایانه و سکولار به خلوت‌خانه‌ها کشانده شد. فرآیند این خانه‌نشینی نیز با شعار اصلاحات و قرائت جدیدی از دین محقق شد. پروتستان یا نهضت اصلاح دینی مطابق تعریف جدید خود از دین، شاخه‌ای از مسیحیت را معرفی کرد که با قوانین و شؤون عقل مدرن مادی‌گرا سازگار بود و آن را تأیید می‌کرد. برای نمونه، شاخه‌های اصلی و مؤمنتر مسیحی همچون کاتولیک و آرتدوکس که از بقایای مسیحیت دوران ماقبل مدرن هستند هنوز هم پدیده‌ای چون همجنسگرایی را تأیید نکرده و به رسمیت نمی‌شناسند اما پروتستانیزم بر مبنای قرائت و فهم جدید خود از مسیحیت از حامیان قانونی شدن این انحراف بود. به عبارتی، عقلانیت ابزاری و مادی‌گرایی انسان مدرن که پروتستان را مقرر دینی جدید خود می‌داند، با تحریف مسیحیت، دیگر مانعی برای رسمیت بخشیدن به خواهش‌های مادی و نفسانی و سکولاریستی خویش ندارد؛ زیرا تلقی از دین در پروتستانیزم کاملاً سکولار و مادی است.

این تجربه غربی‌ها برای برخی روشنفکران داخلی که منتقد وضع موجود بودند و نوعی رکود و عقب‌ماندگی را در خود حس می‌کردند، بسیار قابل توجه بود. سرآزیر شدن علوم انسانی و توجه‌نکردن به بدیل‌های قوی از دیدگاه اسلام، تفکر و ایدئولوژی‌های غربی را با عنوان علوم انسانی بیرقیب ساخت. بنابراین برخی گمان کردند پیشرفت و تمدن، تنها در گرو فهم دگراندیشانه از دین ممکن است. از این رو برای قربایت به غرب مدرن باید و حتماً لازم است که قرائت از دین، قرائت از وحی، و قرائت از هر آن چه در سایه دین تعریف و تشریح شده است را به نفع مبانی مدرن تغییر داد.

به عبارتی روشنفکرانی که در سال‌های ۵۸ تا اواخر دهه شصت به صراحت خودشان افراطی‌های شدیدالحنی بودند، موسوم به چپ سنتی که خواهان رفتارهای رادیکالی، قطع رابطه با آمریکا، تأکید بر ولایت مطلقه فقیه، استکبارستیزی و امثالهم بودند به تدریج و در پی آشنایی با علوم انسانی به بازتولید خویش پرداختند و این بار در قامت طرفداران اصلاحات جدی در دین، سیاست، قدرت، فرهنگ و... خود را مطرح کردند. آرمان و اندیشه اصلاحات در ایران که آموخته غرب لیبرال بود و حالا با تساهل و خودباختگی از آن‌ور بام افتاده بود، در ابتدا دین را از معنای راستین و قرآنی خود تهی کرد. به‌واقع این طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین اقدام برای حرکت به سوی توسعه، تمدن و پیشرفت در معنایی بود که قرن‌ها قبل غربی‌ها با تعاریف مادی و سکولار خود آن را آغاز کرده بودند.

از آن جا که اسلام، نه‌تنها دین ساکتی نیست بلکه دین مدعی و انقلابی است؛ برای حاکمیت انسان و عقلانیت محض مدرن یا باید دین حذف شود و یا قرائت و تبیینی از آن ارائه شود که مزاحم راه مدرن‌سازی ممالک جهان‌سومی که هنوز از دریچه دین مسائل را می‌فهمند و تحلیل می‌کنند وجود نداشته باشد.

بنابراین، فهم پوزیتیویستی بازرگان از قرآن و انطباق‌های او میان علم تجربی و آیه‌هایی از قرآن در پی گشودن مسیری تازه در فهم دین بود که البته مورد انتقاد شدید علما و اندیشه‌وران حوزه علمیه زمان خودش قرار گرفت. بعدتر در دهه هفتاد، بزرگ‌ترین حجم‌ها و شبهات به دین،

است درست چون تعریف سکولاریزم است.

ارائه تعریفی دقیق از مدرنیته به گواه تعاریف متعدد، بعضاً مغلق و حتی نامفهوم صاحبانش، کاری سهل و ممتنع است. فارغ از این، فهم نسبت سکولاریسم با مدرنیته نیز گاه بر سبیل خطا بوده است. سکولاریسم آن چنان که ممکن است شنیده باشیم، یک ایسم و مکتب فکری نیست که از دامن مدرنیته پدید آمده باشد و از این‌رو همسنگ ایسم‌هایی دیگر چون لیبرالیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم و... نیست.

بلکه سکولاریسم خصلت ذاتی مدرنیته و قوام غرب مدرن است. مدرنیته وضعیتی است که در آن بشر باید خود را از استیلا هر قدرت غیربشری آزاد سازد و همه امور را خود متکفل شود.^۴

بنابراین وضعیت مدرن یعنی انسان را بر مسند دین نشانند، و عقل خودپنید بریده از وحی را مبنای تام و تمام امور دانستن. چنین رویکردی دقیقاً به معنای التزام به سکولاریسم نیز هست. اندیشه سکولار، سامان‌دهی به امور مختلف زندگی را شأن عقل، منطق، ادراک و صلاحیتهای انسان می‌داند و خود را از اعتقاد به خدا یا هر امر ماورایی دیگر بی‌نیاز می‌بیند. مطابق تعریف فرهنگ آکسفورد، «سکولاریسم، نظریه‌ای است درباره این که اخلاق صرفاً باید بر اموری مبتنی باشد که با سعادت انسان در حیات دنیوی مرتبط بوده و در این‌باره، همه ملاحظات اعتقادی، همچون اعتقاد به خدا و جهان آخرت کنار گذاشته شود.»^۵ قید اخلاق در این تعریف، آن را از زمره نظریه‌های فلسفی و معرفتی و... خارج می‌کند و به آن جایگاهی عام‌تر می‌دهد. عام‌تر از این جهت که تقریباً همه امور زندگی بشر بدین لحاظ که نسبتی با ارزش‌دوری و سنجش اخلاقی دارند در حیطه اخلاق هم وارد می‌شوند. یعنی هر کاری که انسان با اختیار و انتخاب خود انجام می‌دهد، می‌تواند از نگاه اخلاق هم بررسی شود. از این رو سکولاریسم منحصر در یک قسم خاص از امور مادی و مکاتب مدرنیته نیست، بلکه شأن دخالت و حضور در تمام ایسم‌های دیگر و نیز تمام عرصه‌های زندگی بشر، همچون سیاست، اقتصاد، فرهنگ، هنر، آموزش، و... را دارد. سکولاریسم چون جهان را مادی می‌فهمد برای اداره جهان، گذران زندگی، خوشبختی و رفاه خود شأنی برای دخالت دین، آخرت و خدا در نظر نمی‌گیرد. اگر چه در عین حال آن‌ها را انکار یا طرد نمی‌کند بلکه با جدیت دست‌شان را از این امور کوتاه می‌کند.

از این‌رو اساساً خوانش غرب مدرن بدون فهمی از سکولاریسم، و حتی با فهمی که این دو را مستقل از هم می‌بیند، یا ممکن نیست و یا صواب نیست. به عبارتی، اگر وضعیت مدرن غیر از عقل و غیر از انسان، هیچ مرجع دیگری را برای دخالت در امور جهان شایسته نمی‌داند لاجرم دین باید خانه‌نشین شود و خانه‌نشینی دین یعنی سکولاریسم. یعنی نمی‌شود هم مدرنیته را پذیرفت و هم دین‌داری با قرائت دین اصیل و حقیقی را.

آن چه در این جا اهمیت دارد این است که سکولاریسم یک مکتب سیاسی یا یک پیامد از دوران مدرن نیست که کسی بتواند ادعا کند من مدرن هستم اما سکولار نیستم. سکولاریسم تهمتی نیست که به یک طرفدار مدرنیته نسبت داده شود بلکه چون اساساً قرائت مدرنیته منهای سکولاریسم قرائتی معیوب و بیمار است، طرفداران و مدافعان آن هم منهای اندیشه سکولار قابل تصور نیستند. سکولاریسم یک شیوه زندگی است، نوعی تفکر و جهان‌بینی است که در ذات غرب مدرن تنیده شده و در تک‌تک امور زندگی جاری می‌شود. یعنی یک نگاه و تلقی از جهان است که در سیاست، در فرهنگ، در اقتصاد، در علم، در سبک زندگی فردی



لیبرالیستی و جهانی‌اش باشد نه تعریف مقاومتی و اتکا بر توان داخلی! چراکه به زعم این‌ها الان مشکل ما این است که «فقیه می‌آید و در اقتصاد نظر می‌دهد»، نگاه سکولاریستی و غربزده این‌ها صراحت دارد که اقتصاد را با دین و شرعیات نیامی‌زید، فرهنگ را به نام دین مصادره نکنید و مانع بده‌بستان‌های فکری و هنری با لیبرال‌های سکولار نشوید. در این نگاه، سیاست را هم بر مبنای تعامل و اعتماد به دشمن معنا میکنند و حتی اقدامات هوشمندانه و برخاسته از شعور دینی و عقلانیت نظامی در منطقه را دخالت بیجا می‌دانند. این عین مماشات است و تاریخ نشان داده است که سیاست مماشات و سازش و کرنش به جای سیاست مقاومت و ایستادگی با چیزی غیر از شکست روبرو نخواهد شد.

اما بزرگ‌ترین جلوه تحقق نگاه اصلاح‌طلبانه سکولار در رویارویی با مسأله ولایت فقیه و گذر از این سد است. ولایت مطلقه فقیه، بزرگ‌ترین و اصلیت‌ترین مانع در تحقق خواسته‌های سکولاریستی روشنفکران و اصلاح‌طلبان است و از این‌رو تحقق عینی آرمان‌های آن‌ها با محدودیت و به انزوا کشاندن ولایت فقیه و اختیارات او ممکن می‌شود. نظریه ولایت مطلقه فقیه که روح و باطن نظام جمهوری اسلامی است، مستقیم توسط امام راحل طرح، تشریح و حمایت شده است. مطابق این نظریه، ولایت مطلقه فقیه، درست همانند ولایت پیامبر و معصومین شامل دو رکن مشروعیت و مقبولیت است. ولی فقیه منتصب از جانب خداست به این معنا که شرایط و تعریف ولی فقیه برای حاکمیت را بایستی از کلام معصوم علیه السلام اخذ کرد که خود او نیز مستقیم برگزیده الهی است. جایگاه رأی و نظر مردم تنها در مقام تحقق اجتماعی بخشیدن به این دستور الهی است. یعنی مردم هستند که انتخاب می‌کنند به دستور الهی عمل کنند یا نمرد کنند. اما این نمرد و عدم انتخاب مردم مطلقاً در مشروعیت و حق معصوم علیه السلام یا ولی فقیه برای حاکمیت بر جامعه تأثیری ندارد و آن به قوت خود باقی است. مقبولیت این نصب مشروع، متوقف بر رأی مردم است. و این آشکارترین و صریح‌ترین نمونه اثرگذاری، حضور و جایگاه امر الهی و قدسی در جامعه انسانی است و در عین حال همان طور که گفتیم، روشن‌ترین نمونه مخالفت با تفکر سکولار است. اندیشه سکولار حضور تا این حد عینی و ملموس و تعیین‌کننده

مقوله پیامبری و عصمت، وحی، تئوری ولایت مطلقه فقیه، فقه و شریعت و امثالهم مطرح شد. عمده این نظریه‌پردازی‌ها که در تضاد مبنایی و جدی با قرآن، احادیث صریح و مبانی اسلامی قرار دارند مبتنی بر نگاه سکولار به عالم هستند؛ یعنی نگاهی که در پی تحریف و بازخوانی مجدد از عنصر الهی و مقدس است.

آرش نراقی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «جریان نواندیشی دینی در جامعه ما شامل سه جریان فرعی است: اصلاح فکر دینی، بازسازی دین و معنویت‌گرایی فرادینی. فضل‌الرحمان از چهره‌های برجسته اصلاح فکر دینی در جهان اسلام است. در ایران هم کسانی چون آقای کدیور یا فتاوی را می‌توان در این گروه دانست. سروش بعد از «بسط تجربه نبوی» و شبستری بعد از «فرائت نبوی از جهان» از چهره‌های بازسازی دین هستند و ملکیان را هم می‌توان چهره بارز معنویت‌گرایی فرادینی در ایران دانست.» به‌واقع این‌ها از مهم‌ترین چهره‌های روشنفکری هستند که در دهه هفتاد و در حلقه کیان، طراح مباحث التقاطی در باب فهم دین بودند و به جهت حفظ نسبتشان با غرب مدرن، مروج پلورالیسم، نسبی‌گرایی، تساهل، سازش، آزادی بیان و... بودند.

این دوره‌ای است که در آن «قبض و بسط شریعت» نگاشته می‌شود، فقه مورد انتقاد جدی قرار می‌گیرد و بر اهمیت عرف تأکید می‌شود، پلورالیسم دینی مطرح می‌شود، و نظریه ولایت مطلقه فقیه مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

بنابراین روشن است که در فهم سکولار مثلاً اصلاح‌طلبانه از مسائل، دین و سعادت اخروی، مرجع و محور نیست و مطابق آن چه گفتیم، نباید هم باشد. سیاست باید حامی گفتمان، مذاکره و سیاست درهای باز باشد نه استکبارستیزی و گفتمان «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». زیرا استکبارستیزی تجلی عینی تأسی به قیام عاشورا است و از ذات دین ما برمی‌آید، تفکر سکولار خواهان محدودیت و درنهایت حذف این حضور جدی ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه است، از این‌رو به‌ناچار تفسیر کربلا میشود مذاکره و مسامحه! فرهنگ باید متولی تبادل و هم‌زیستی باشد نه توهماتى مثل تهاجم و شبیخون فرهنگی؛ اقتصاد باید تابع تعریف



خدا، دین، و امر قدسی و ماورایی را در جامعه بر نمی‌تابد و جامعه را عرصه ظهور و بروزهای عقل و ادراک صرف انسانی می‌داند. سکولاریسم خواهان به انزوا کشاندن خدا، حذف او و حذف دین او از تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... است. جریانی هم که در مجلس ششم و با هدایت آقای خاتمی، در پی تغییر حد و اندازه‌های اختیارات رهبری و حذف شورای نگهبان و... بودند، با وسعت اختیارات ولی فقیه مخالف بودند. چرا که مطابق نظریه ولایت مطلقه فقیه، چون از ناحیه دارابودن شرایطی که امام معصوم (علیه السلام) تعریف کرده، منصوب امام معصوم (علیه السلام) است، اختیارش نیز همانند او وسعت دارد. یعنی قادر است حکم حکومتی بدهد و در هر مسأله‌ای از مسائل جامعه، مستقیم دخالت کند و بر تمام انسان‌ها و حتی مراجع دیگر واجب است که اطاعت کنند، همان‌طور که اگر معصوم بود بایستی اطاعت می‌کردند. این همان رویکرد و نظری است که هنگام بررسی نهایی قانون اساسی در مجلس خبرگان مورد انتقاد و مخالفت جدی بنی‌صدر و مهندس سبحانی نیز قرار گرفت. بنی‌صدر در گفته‌های خود تصریح می‌کند که «ولی فقیه با این حد از اختیارات تفاوتی با استبداد ندارد»^۱ این نقد و این نگاه که جانبدارانه و غرض‌ورزانه از حق انتخاب مردم سخن می‌گوید، به طور مشخص مقوله مشروعیت حاکمیت را در اسلام نادیده می‌گیرد و مقبولیت را کافی می‌داند. همین نگاه را بعدها در مجلس ششم پیگیری کردند و هنوز هم شیطنتهایی برای خلیف‌مقام مقبولیت و مشروعیت انجام می‌شود. یعنی تأکید این‌ها بر جمهوریت و دموکراسی صرف است و بیش از این، ولایت در طول ولایت ائمه و پیامبر را -چنان که در قانون اساسی تصریح شده است- با قید مطلقه بودن، استبداد میدانند. اما بهترین پاسخ به این اظهارات، کلام خود حضرت امام است که فصل الخطاب ماست: «حکومت اسلامی، استبدادی نیست که در آن خواسته‌های نفسانی یک فرد ملاک باشد. مشروطه و جمهوری نیست که در آن، قانون‌های بشری ملاک و معیار باشد. حکومت اسلامی، در همه شؤون خود از قانون الهی سرچشمه می‌گیرد. بله! حاکم اسلامی، مجاز است در موضوعات، برابر صلاح مسلمانان و یا حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست بلکه عمل بر اساس مصلحت است. نظر و دیدگاه حاکم نیز، همانند عمل او تابع مصلحت است.»^۲

دیدگاه‌های سکولار خود، برای به دست گرفتن قدرت سیاسی طمع کرد و با تئوری‌های سوخته‌های چون فتح سنگر به سنگر، خیال تحقق بخشیدن به اهداف فکری و سیاسی و فرهنگی و دینی خود را در سر پروراند. با توجه به آن‌چه گذشت، رویکرد سکولار که از ملزومات و ذاتیات سرسپردگی به غرب مدرن و خودباختگی در برابر مدرنیته است، با ذات اسلام و نیز جمهوری اسلامی منافات دارد. این رویکرد را از هر طرف که ببینیم با گوش‌های از نظام الهی ایران مخالفت پیدا می‌کند و ملتزم به آن، جز از راه سرکوب ارزش‌های دینی و آرمانهای انقلاب نمی‌گذرد، و کارگزاران و مدیران سکولار در سیاست‌گذاری و اجرای آن عملاً در سرکوب ارزش‌های دینی و آرمان‌های انقلاب گام برمی‌دارند هر چند در شعار سخن دیگری بر زبان آورند.

به عنوان نکته پایانی اساساً مسأله این است که مدرنیته، حاصل تاریخ خود و وضعیت غرب عاصی از قرون وسطی و غرب مورد تهاجم افکار ضددینی اصلاح‌طلبان در قرن‌های ۱۴ و ۱۵، با تعداد بسیار زیادی تعارض‌های دینی و علمی بوده است. و هرگز محتمل نیست که مدرنیته با هویت غربیاش برای هیچ ملت دیگری تکرار شود؛ چه رسد برای ملت و تاریخی چون ایران که پیشینه هزاران سال اسلام و تمدن آن را مستحکم ساخته است. نمونه‌های تقلبی مدرنیته همیشه با انکار و لگدمال کردن استقلال و هویت و ارزش‌های بومی و دینی همراه بوده است. شأن مواجهه با مدرنیته نیز شاید تنها در یک مواجهه اصولی و آگاهانه برای کسب و انتقال برخی تجربیها و تعامل فعالانه در جهت بسط معنویت و حقیقت و انتقال علم و دانش خلاصه شود. از این رو ملت‌های مسلمان باید راه خودشان را بروند و تاریخ خودشان را بسازند؛ تاریخی که مبنایش عاشورا و انتهایش به روشنی ظهور، صریح و آشکار است؛ تاریخی که عدالت را فراگیر میکند و حکومت زمین را به صاحبانش باز میگرداند؛ شاءالله.

پی‌نوشت‌ها

۱. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های شهیدای مدافع حرم و مرزبان، ۱۳۹۶/۳/۲۸.
۳. رضا داوری اردکانی، درباره غرب، هرمس، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳.
4. The Oxford English Dictionary, v. IX, p. 366
۵. سایت صدانت، مصاحبه با آرش نراقی، عنوان: ناگفته‌های آرش نراقی از حلقه کبان، ۹۵/۱۲/۱۰.
۶. اظهارات مرتضی عزتی اقتصاددان حامی دولت وقت، مناظره انتخاباتی سیما با موضوع اقتصاد، ۱۳۹۶/۱/۱۵.
۷. برای مطالعه بیش‌تر رجوع کنید به مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج دوم، ص ۱۱۵۲.
۸. تحریرات فی‌القیه: کتاب البیع، امام خمینی، جلد دوم، ص ۴۶۱.

خدا، دین، و امر قدسی و ماورایی را در جامعه بر نمی‌تابد و جامعه را عرصه ظهور و بروزهای عقل و ادراک صرف انسانی می‌داند. سکولاریسم خواهان به انزوا کشاندن خدا، حذف او و حذف دین او از تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... است. جریانی هم که در مجلس ششم و با هدایت آقای خاتمی، در پی تغییر حد و اندازه‌های اختیارات رهبری و حذف شورای نگهبان و... بودند، با وسعت اختیارات ولی فقیه مخالف بودند. چرا که مطابق نظریه ولایت مطلقه فقیه، چون از ناحیه دارابودن شرایطی که امام معصوم (علیه السلام) تعریف کرده، منصوب امام معصوم (علیه السلام) است، اختیارش نیز همانند او وسعت دارد. یعنی قادر است حکم حکومتی بدهد و در هر مسأله‌ای از مسائل جامعه، مستقیم دخالت کند و بر تمام انسان‌ها و حتی مراجع دیگر واجب است که اطاعت کنند، همان‌طور که اگر معصوم بود بایستی اطاعت می‌کردند. این همان رویکرد و نظری است که هنگام بررسی نهایی قانون اساسی در مجلس خبرگان مورد انتقاد و مخالفت جدی بنی‌صدر و مهندس سبحانی نیز قرار گرفت. بنی‌صدر در گفته‌های خود تصریح می‌کند که «ولی فقیه با این حد از اختیارات تفاوتی با استبداد ندارد»^۱ این نقد و این نگاه که جانبدارانه و غرض‌ورزانه از حق انتخاب مردم سخن می‌گوید، به طور مشخص مقوله مشروعیت حاکمیت را در اسلام نادیده می‌گیرد و مقبولیت را کافی می‌داند. همین نگاه را بعدها در مجلس ششم پیگیری کردند و هنوز هم شیطنتهایی برای خلیف‌مقام مقبولیت و مشروعیت انجام می‌شود. یعنی تأکید این‌ها بر جمهوریت و دموکراسی صرف است و بیش از این، ولایت در طول ولایت ائمه و پیامبر را -چنان که در قانون اساسی تصریح شده است- با قید مطلقه بودن، استبداد میدانند. اما بهترین پاسخ به این اظهارات، کلام خود حضرت امام است که فصل الخطاب ماست: «حکومت اسلامی، استبدادی نیست که در آن خواسته‌های نفسانی یک فرد ملاک باشد. مشروطه و جمهوری نیست که در آن، قانون‌های بشری ملاک و معیار باشد. حکومت اسلامی، در همه شؤون خود از قانون الهی سرچشمه می‌گیرد. بله! حاکم اسلامی، مجاز است در موضوعات، برابر صلاح مسلمانان و یا حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست بلکه عمل بر اساس مصلحت است. نظر و دیدگاه حاکم نیز، همانند عمل او تابع مصلحت است.»^۲

اگرچه همواره این رویکردها محکوم به شکست بوده‌اند اما چنان که دیدیم حاکمیت نگاه سکولار به چند حیطة مشخص و محدود ختم نمی‌شود. تاریخ بعد از انقلاب نشان می‌دهد که با یک انحراف فکری میتوان تا بالاترین کرسیهای قدرت پیش رفت، و هزینه‌های معنوی و مادی قابل توجهی به نظام وارد کرد. اساسی‌ترین رکن حکومت اسلامی یعنی ولایت مطلقه فقیه به لحاظ مبنایی جدیدترین تعارض را با ذات سکولاریسم دارد و از این رو تحقق سکولاریسم در گرو اضمحلال آن است.

همچنان که جریان انحرافی مدعی اصلاحات، پس از تئوریزه کردن